هنری کیسینجر در آستانه صدسالگی از چالش‌های دنیای امروز می‌گوید

راه‌های اجتناب از جنگ جهانی سوم

در پکن به این نتیجه رسیده‌اند که آمریکا برای تحت کنترل نگه‌داشتن چین، دست به هر کاری می‌زند. در واشنگتن هم قاطعانه معتقدند که چین در حال نقشه‌کشی برای جانشینی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان ابرقدرت برتر است. خبرنگاران اکونومیست در اواخر آوریل برای تحلیلی آگاهی‌بخش از این تضاد فزاینده -و راهکاری برای جلوگیری از ایجاد جنگ ابرقدرت‌ها- به دفتر هنری کیسینجر در طبقه سی‌وسوم ساختمان آرت‌دکو در مرکز منهتن نیویورک رفتند.

اکونومیست بیش از هشت ساعت با کیسینجر درباره چگونگی جلوگیری از تبدیل رقابت بین چین و آمریکا به جنگ گفت‌وگو کرد. او این روزها خمیده‌تر شده است و به سختی راه می‌رود، اما ذهنش همچنان دقیق و تیز است. همان‌طورکه او در دو کتاب بعدی خود درباره هوش مصنوعی (AI) و ماهیت اتحادها تعمق می‌کند، بیشتر علاقه‌مند به آینده است تا اینکه به گذشته نگاه کند. در ۲۷ ماه می، کیسینجر صدساله می‌شود. به جرئت می‌توان گفت هیچ دیپلمات و سیاست‌مدار در قید حیاتی، تجربه بیشتری نسبت به او از روابط بین‌الملل ندارد؛ ابتدا به‌عنوان یک محقق دیپلماسی قرن ۱۹ و سپس به‌عنوان مشاور امنیت ملی آمریکا و وزیر امور خارجه در دولت‌های ریچارد نیکسون و جرالد فورد و در ۴۶ سال گذشته نیز به‌عنوان مشاور و فرستاده به پادشاهان، رؤسای‌جمهور و نخست‌وزیران. تحولات و تنش‌های بین‌المللی، کیسینجر را بسیار نگران کرده است. او درباره تنش میان ایالات متحده و چین می‌گوید: «هر دو طرف خود را متقاعد کرده‌اند که طرف مقابل یک خطر استراتژیک محسوب می‌شود. با این تفکر، ما در مسیر رویارویی قدرت‌های بزرگ هستیم».

کیسینجر از تشدید رقابت چین و آمریکا برای برتری فنی، تکنولوژیکی و اقتصادی نگران است. این نگرانی زمانی تشدید می‌شود که می‌بینیم روسیه هم در مدار چین قرار می‌گیرد و جنگ بر شرق اروپا سایه انداخته است. او می‌ترسد که هوش مصنوعی رقابت چین و آمریکا را تشدید کند. در سرتاسر جهان، موازنه قوا و اساس تکنولوژیکی جنگ چنان سریع و به طرق مختلف در حال تغییر است که کشورها هیچ اصل ثابتی ندارند که بتوانند بر اساس آن نظم را برقرار کنند و در صورت عدم امکان برقراری نظم مدنظر، ممکن است به زور متوسل شوند. کیسینجر می‌گوید: «ما در موقعیت کلاسیک قبل از جنگ جهانی قرار داریم؛ جایی که هیچ‌یک از طرفین دارای امتیازات سیاسی زیادی نیستند و در آن هرگونه اختلال در تعادل می‌تواند منجر به عواقب فاجعه‌باری شود».

بسیاری از کیسینجر به خاطر نقش او در جنگ ویتنام به‌عنوان یک جنگ‌طلب انتقاد می‌کنند، اما او اجتناب از درگیری بین قدرت‌های بزرگ را محور کار و زندگی خود می‌داند. پس از مشاهده قتل‌عام ناشی از وجود حکومت آلمان نازی و تحمل قتل ۱۳ نفر از خویشاوندان نزدیک در هولوکاست، او متقاعد شد که تنها راه برای جلوگیری از درگیری ویرانگر، دیپلماسی سخت‌گیرانه و واقع‌گراست که به‌صورت ایدئال توسط ارزش‌های مشترک تقویت شده است. او می‌گوید: «این مشکلی است که باید حل شود و من معتقدم که تمام عمرم را صرف حل‌وفصل آن کرده‌ام».

از نظر او، سرنوشت بشریت بستگی به کنارآمدن مسالمت‌آمیز آمریکا و چین دارد. کیسینجر معتقد است پیشرفت سریع هوش مصنوعی تا پنج یا ۱۰ سال آینده به آنها فرصت می‌دهد تا راهی پیدا کنند.

کیسینجر در ابتدای این گفت‌وگوی بلند، توصیه‌هایی برای رهبران باانگیزه دارد: «بی‌رحمانه و بدون پرده‌پوشی مشخص کنید کجا ایستاده‌اید. با این نیت، این نقطه شروع برای اجتناب از جنگ و تنش فزاینده با چین است». علی‌رغم شهرت کیسینجر به داشتن رویکردی آشتی‌جویانه نسبت به پکن، او اذعان می‌کند که بسیاری از متفکران چینی معتقدند آمریکا در یک شیب نزولی قرار دارد و «بنابراین، در نتیجه یک‌سری تحولات تاریخی، آنها در نهایت جای ما را خواهند گرفت».

کیسینجر معتقد است رهبری چین از حمایت سیاست‌گذاران غربی از نظم مبتنی بر قوانین جهانی خشمگین است، درحالی‌که منظور آنها مشخصا قوانین آمریکا و نظم آمریکایی است. حاکمان چین عقیده دارند این نظم از نظر آنها معامله‌ای تحقیرآمیز است که بر اساس آن، اگر پکن خوب رفتار کند، امتیازاتی به این کشور تعلق می‌گیرد.

آنها مطمئنا فکر می‌کنند که این امتیازات به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور، حق آنهاست. در واقع، برخی در چین گمان می‌کنند آمریکا هرگز با پکن رفتاری برابر نخواهد داشت و احمقانه است که تصور کنیم چنین چیزی ممکن است.

بااین‌حال، کیسینجر نسبت به تفسیر نادرست جاه‌طلبی‌های چین هشدار می‌دهد. او می‌گوید در واشنگتن «می‌گویند چین خواهان سلطه بر جهان است... پاسخ این است که آنها در چین صرفا می‌خواهند قدرتمند باشند و به‌عنوان یک قدرت پذیرفته شوند». او می‌گوید: «آنها به سمت سلطه بر جهان به معنای هیتلری نمی‌روند. آنها به نظم جهانی این‌گونه فکر نمی‌کنند یا هرگز فکر نکرده‌اند». کیسینجر می‌گوید در آلمان نازی جنگ اجتناب‌ناپذیر بود زیرا آدولف هیتلر به آن نیاز داشت، اما داستان چین متفاوت است. او با بسیاری از رهبران چین، از مائو گرفته تا دیگران، ملاقات کرده است. کیسینجر در تعهد ایدئولوژیک آنها تردیدی ندارد، اما در نگاه او این تعهد بر حس عمیق تأمین منافع و توانایی‌های کشورشان پیوند خورده است.

کیسینجر سیستم چین را بیشتر کنفوسیوسی می‌داند تا مارکسیستی. این نگاه به رهبران چین می‌آموزد که به حداکثر قدرتی که کشورشان توانایی آن را دارد، دست یابند و به دنبال این باشند که به خاطر دستاوردهایشان مورد احترام قرار گیرند. رهبران چینی می‌خواهند به‌عنوان قضاوت‌کننده نهایی نظم و نظام بین‌المللی در مورد منافع خود به رسمیت شناخته شوند. کیسینجر این سؤال را مطرح می‌کند که «اگر آنها به یک برتری دست یابند که واقعا قابل استفاده باشد، آیا از آن برای تحمیل فرهنگ چینی بر جهان استفاده خواهند کرد؟ نمی‌دانم. غریزه به من می‌گوید که نه، اما من معتقدم این در ظرفیت ماست که با ترکیبی از دیپلماسی و زور از به وجود آمدن چنین وضعیتی جلوگیری کنیم».

راه‌های پیش‌روی واشنگتن و پکن

یکی از پاسخ‌های طبیعی آمریکا به چالش جاه‌طلبی چین، بررسی راهی برای شناسایی چگونگی حفظ تعادل بین دو قدرت است. یکی دیگر از این موارد گفت‌وگوی دائم بین چین و آمریکاست. چین «در تلاش برای ایفای نقشی جهانی است. ما باید در هر مرحله ارزیابی کنیم که آیا مفاهیم ایفای این نقش استراتژیک با نقش ایالات متحده سازگار است یا خیر». اگر سازگار نباشد، بحث زور مطرح خواهد شد. «آیا امکان برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز میان چین و آمریکا بدون تهدید جنگ همه‌جانبه وجود دارد؟ من فکر می‌کردم و هنوز فکر می‌کنم وجود دارد». بااین‌حال، کیسینجر اذعان می‌کند تضمینی برای موفقیت وجود ندارد. او می‌گوید: «امکان شکست وجود دارد؛ پس باید از نظر نظامی به اندازه کافی قوی باشیم تا شکست را تحمل کنیم».

آزمون فوری درباره نحوه رفتار متقابل چین و آمریکا مسئله تایوان است. کیسینجر به یاد دارد چگونه در اولین سفر ریچارد نیکسون به چین در سال ۱۹۷۲، تنها مائو اختیار مذاکره بر سر این جزیره را داشت. «هر وقت نیکسون موضوع مشخصی را مطرح می‌کرد، مائو می‌گفت: من یک فیلسوف هستم، من با این موضوعات سروکار ندارم. اجازه دهید ژو ان‌لای و کیسینجر در این زمینه بحث کنند. اما وقتی صحبت از تایوان شد، او بسیار صریح بود. او گفت: آنها یک مشت ضد انقلاب هستند، ما الان به آنها نیاز نداریم. می‌توانیم صد سال صبر کنیم، روزی سراغ آنها خواهیم رفت، اما تا آن زمان فاصله زیادی هست».

کیسینجر معتقد است تفاهم ایجادشده بین نیکسون و مائو تنها با گذشت حدود ۵۰ سال از آن صد سال اشاره‌شده، توسط دونالد ترامپ نادیده گرفته شد. او می‌خواست با گرفتن امتیاز از چین بر سر تجارت، تصویر یک رئیس‌جمهور سرسخت را از خود بر جا بگذارد. اکنون هم دولت بایدن از ترامپ پیروی کرده است، اما با لفاظی‌های لیبرال.

کیسینجر این مسیر را در رابطه با تایوان انتخاب نمی‌کرد؛ زیرا جنگ اوکراین، این جزیره و اقتصاد جهان را ویران می‌کند. جنگ همچنین می‌تواند چین را در داخل کشور دچار چالش جدی کند و بزرگ‌ترین ترس رهبران پکن همچنان داخل کشور است.

ترس از جنگ، زمینه‌ای برای امید ایجاد می‌کند. مشکل اینجاست که هیچ‌یک از طرفین فضای زیادی برای دادن امتیاز ندارند. تمام حاکمان چین بر تعلق تایوان به «سرزمین اصلی» تأکید کرده‌اند. در همین حال، با اینکه «به روشنی که اکنون اوضاع تغییر کرده است، خالی‌کردن پشت تایوان از سوی آمریکا باعث تضعیف موقعیت واشنگتن در جهان خواهد شد و خیال اینکه این اقدام تأثیری بر اعتبار ایالات متحده نخواهد داشت، ساده‌انگارانه است».

راه برون‌رفت کیسینجر از این بن‌بست، تجربه او در مقام وزارت خارجه و مشاور امنیت ملی کاخ سفید است. او با کم‌کردن تنش شروع می‌کرد و سپس به تدریج اعتماد و رابطه کاری ایجاد می‌کرد. رئیس‌جمهور آمریکا به‌جای همواره فهرست‌کردن همه اختلاف‌ها و تنش‌ها، به همتای چینی‌اش می‌گوید: «آقای رئیس‌جمهور، دو خطر بزرگ برای صلح در حال حاضر خود ما دو نفر هستیم. به این معنا که ما ظرفیت نابودی بشریت را داریم». چین و آمریکا، بدون اعلام رسمی وضعیت بحرانی موجود، صرفا به دنبال خویشتن‌داری هستند.

کیسینجر که هرگز طرفدار بوروکراسی‌های معمول در سیاست‌گذاری نیست، مایل است گروه کوچکی از مشاوران در اختیار تصمیم‌گیرندگان اصلی و سیاست‌گذاران باشند که دسترسی آسان به یکدیگر داشته باشند و به طور ضمنی با هم کار کنند. هیچ‌یک از طرفین اساسا موضع خود را درباره تایوان تغییر نمی‌دهد؛ اما آمریکا مراقب نحوه استقرار نیروهای خود خواهد بود و سعی می‌کند این سوءظن را ایجاد نکند که از استقلال جزیره حمایت می‌کند.

توصیه دوم کیسینجر به رهبران جوان و باانگیزه این است: «اهدافی تعریف کنید که بتواند افراد را جذب کند. برای دستیابی به این اهداف، ابزارهای قابل توصیف و معقول و واقع‌گرایانه را بیابید».

تایوان اولین منطقه از چندین منطقه‌ای است که ابرقدرت‌ها می‌توانند زمینه‌های مشترک پیدا کنند و ثبات جهانی را تقویت کنند.

«جانت یلن»، وزیر خزانه‌داری آمریکا، در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود، پیشنهاد کرد که این زمینه‌های مشترک باید شامل تغییرات آب‌وهوایی و اقتصاد باشد. کیسینجر درباره هر دو مسئله تردید دارد. اگرچه او «کاملا طرفدار» اقدام درباره تغییرات آب‌وهوایی است؛ اما تردید دارد که این اقدام بتواند کمک زیادی به ایجاد اعتماد یا کمک به ایجاد تعادل بین دو ابرقدرت کند. درباره اقتصاد، خطر این است که دستور کار تجارت از طرف جریان‌هایی تخریب می‌شود که اساسا تمایلی به دادن فضای بیشتر به چین برای توسعه اقتصادی ندارند.

این نگرش همه یا هیچ، تهدیدی برای تلاش گسترده‌تر تنش‌زدایی است. اگر آمریکا می‌خواهد راهی برای همزیستی با چین پیدا کند، نباید تغییر رژیم پکن را در دستور کار قرار دهد. کیسینجر از همان ابتدا به موضوعی که در ذهنش است، اشاره می‌کند «در هر رویکرد دیپلماتیکی برای ایجاد ثبات، باید عنصری از جهان قرن نوزدهم وجود داشته باشد و جهان قرن نوزدهم بر این گزاره استوار بود که پیشنهاد دولت‌های متخاصم، موضوع گفت‌وگو نیست».

برخی از آمریکایی‌ها معتقدند که یک چین شکست‌خورده، در نهایت کشوری دموکراتیک و صلح‌آمیز خواهد شد. با این حال هر اندازه هم که کیسینجر ترجیح می‌دهد چین یک دموکراسی باشد، هیچ نمونه تاریخی برای آنچه می‌خواهد، وجود ندارد.

به احتمال زیاد، فروپاشی رژیم کمونیستی چین منجر به یک جنگ داخلی خواهد شد که به درگیری ایدئولوژیک تبدیل شده و تنها به بی‌ثباتی جهانی می‌افزاید. کیسینجر می‌گوید: «به نفع ما نیست که چین را به سمت فروپاشی و اضمحلال سوق دهیم. به جای اینکه به این موضوع بپردازیم، آمریکا باید بپذیرد که چین منافعی دارد. یک مثال خوب در این زمینه اوکراین است».

اشتباهات متعدد در اوکراین

شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین، به‌تازگی برای اولین بار از زمان حمله روسیه به اوکراین، با ولودیمیر زلنسکی، همتای اوکراینی خود، تماس گرفت. بسیاری از ناظران تماس شی را مورد انتقاد قرار دادند و آن را یک حرکت توخالی دانسته‌اند که برای آرام‌کردن اروپایی‌ها طراحی شده است؛ زیرا از نزدیک‌شدن چین به روسیه نگران هستند. در مقابل، کیسینجر این اقدام شی را اعلام قصد جدی از سوی پکن می‌داند که می‌تواند دیپلماسی درباره جنگ را پیچیده‌تر از وضعیت فعلی کند؛ اما ممکن است دقیقا فرصتی برای ایجاد اعتماد متقابل ابرقدرت‌ها ایجاد کند.

کیسینجر این تحلیل را با محکوم‌کردن ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، آغاز می‌کند. او می‌گوید: «این قطعا یک اشتباه محاسباتی فاجعه‌بار از سوی پوتین بود؛ اما غرب بی‌تقصیر نیست. از نگاه من تصمیم بازگذاشتن راه عضویت اوکراین در ناتو بسیار اشتباه بود. این بی‌ثبات‌کننده بود؛ زیرا وعده حفاظت ناتو بدون برنامه‌ای برای تحقق آن باعث شد اوکراین با دفاع ضعیف به حال خود رها شود؛ حتی اگر تضمینی وجود داشت، هم نه‌تنها پوتین، بلکه بسیاری از هم‌وطنانش را هم خشمگین می‌کرد. اکنون وظیفه ما این است که جنگ را به پایان برسانیم، بدون اینکه زمینه را برای دور بعدی درگیری فراهم کنیم».

کیسینجر می‌گوید که او می‌خواهد روسیه تا حد ممکن از سرزمین‌هایی که در سال ۲۰۱۴ فتح کرده بود، دست بکشد؛ اما واقعیت این است که در هر آتش‌بسی، روسیه احتمالا سواستوپل (بزرگ‌ترین شهر کریمه و پایگاه دریایی اصلی روسیه در دریای سیاه) را حداقل حفظ خواهد کرد. چنین توافقی که در آن روسیه برخی از دستاوردهای خود را از دست بدهد؛ اما برخی دیگر را حفظ کند، می‌تواند هم روسیه، هم اوکراین را ناراضی نگه دارد.

به نظر او، این دستورالعملی برای درگیری در آینده است. او می‌گوید: «آنچه اروپایی‌ها اکنون می‌گویند، به نظر من، به طرز دیوانه‌واری خطرناک است؛ زیرا اروپایی‌ها می‌گویند: ما اوکراین را در ناتو نمی‌خواهیم؛ زیرا آنها بسیار خطرناک هستند؛ بنابراین ما آنها را مسلح خواهیم کرد و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را به آنها می‌دهیم».

نتیجه‌گیری او واضح است: «اکنون اوکراین را تا حدی مسلح کرده‌ایم که مسلح‌ترین کشور با کمترین تجربه رهبری استراتژیک در اروپا خواهد بود».

برای برقراری صلح پایدار در اروپا، غرب نیاز به دو تغییر فوری دارد. اولین مورد این است که اوکراین به ناتو بپیوندد، به‌عنوان ابزاری برای محدودکردن و همچنین محافظت از این کشور. مورد دوم این است که اروپا نزدیک‌شدن به روسیه را به‌عنوان راهی برای ایجاد یک مرز شرقی باثبات طراحی کند.

بسیاری از کشورهای غربی به طور قابل درکی از یکی از این اهداف خودداری می‌کنند. با مشارکت چین، به‌عنوان متحد روسیه و مخالف ناتو، این کار حتی سخت‌تر خواهد شد. چین منافع اساسی دارد که روسیه را دست‌نخورده از جنگ در اوکراین بیرون بیاورد. شی جین‌پینگ نه‌تنها شراکتی «بدون محدودیت» با پوتین دارد؛ بلکه فروپاشی در مسکو با ایجاد خلأ قدرت در آسیای مرکزی با خطر یک «جنگ داخلی از نوع سوریه» در این منطقه، چین را دچار مشکل می‌کند.

پس از تماس شی با زلنسکی، کیسینجر معتقد است که چین ممکن است خود را به طور جدی‌تری به‌عنوان میانجی بین روسیه و اوکراین قرار دهد. کیسینجر به‌عنوان یکی از معماران سیاستی که آمریکا و چین را در مقابل اتحاد جماهیر شوروی قرار داد، تردید دارد که چین و روسیه بتوانند به‌خوبی با یکدیگر همکاری کنند. درست است، آنها نسبت به آمریکا ظن مشترک دارند؛ اما او همچنین معتقد است که آنها یک بی‌اعتمادی غریزی هم به یکدیگر دارند.

کیسینجر می‌گوید: «من هرگز یک رهبر روسیه را ندیده‌ام که درباره چین نگاه کاملا مثبتی داشته باشد و برعکس آن هم کاملا صادق است. آنها متحدان طبیعی نیستند».

کیسینجر معتقد است که چینی‌ها برای منافع ملی خود وارد دیپلماسی بر سر اوکراین شده‌اند. اگرچه آنها از حمایت از شکست روسیه خودداری می‌کنند؛ اما می‌دانند که اوکراین باید یک کشور مستقل باقی بماند و نسبت به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای هشدار داده‌اند. آنها حتی ممکن است تمایل اوکراین برای پیوستن به ناتو را بپذیرند. او می‌گوید: «چین این را تا حدی می‌پذیرد؛ زیرا آنها نمی‌خواهند با آمریکا درگیر شوند. آنها تا آنجا که می‌توانند نظم جهانی خود را ایجاد می‌کنند».

چالش هوش مصنوعی

دومین حوزه‌ای که چین و آمریکا نیاز به گفت‌وگو دارند، هوش مصنوعی است. او می‌گوید: «ما در ابتدای رشد و شکوفایی دنیایی هستیم که در آن ماشین‌ها می‌توانند طاعون جهانی یا سایر بیماری‌های همه‌گیر را برای نابودی انسان به ما تحمیل کنند».

کیسینجر اذعان می‌کند که حتی متخصصان هوش مصنوعی نمی‌دانند قدرت آن چقدر خواهد بود؛ اما کیسینجر معتقد است که هوش مصنوعی در عرض پنج سال به یک عامل کلیدی در امنیت تبدیل خواهد شد. او پتانسیل مخرب هوش مصنوعی را با اختراع چاپ مقایسه می‌کند که ایده‌هایی را گسترش داد که در ایجاد جنگ‌های ویرانگر قرن‌های ۱۶ و ۱۷ نقش داشتند.

کیسینجر هشدار می‌دهد: «ما در دنیایی با توانایی تخریب بی‌سابقه زندگی می‌کنیم. با وجود این دکترین که یک انسان باید در دور و تسلسل و در یک لوپ باشد، ممکن است سلاح‌های خودکار و توقف‌ناپذیر ایجاد شود. اگر به تاریخ نظامی نگاه کنید، می‌توانید بگویید که به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی و دقت، هرگز امکان نابودی همه مخالفان وجود نداشته است؛ اما اکنون هیچ محدودیتی وجود ندارد. هر حریفی صددرصد آسیب‌پذیر است».

هوش مصنوعی را نمی‌توان کاملا نابود کرد؛ بنابراین چین و آمریکا باید تا حدی قدرت را به صورت نظامی به‌عنوان یک ابزار بازدارنده به کار گیرند؛ اما آنها همچنین می‌توانند به روشی که مذاکرات کنترل تسلیحات، تهدید سلاح‌های هسته‌ای را محدود کرد، تهدیدی را که هوش مصنوعی ایجاد می‌کند، هم محدود کنند.

کیسینجر می‌گوید: «من فکر می‌کنم که باید تبادل اطلاعات درباره تأثیر فناوری بر یکدیگر را آغاز کنیم. ما باید گام‌های کوچکی را به سمت کنترل تسلیحات برداریم، که در آن هر طرف به دیگری اصول قابل کنترل درباره قابلیت‌ها ارائه دهد». در واقع، او معتقد است که خود این مذاکرات می‌تواند به ایجاد اعتماد متقابل و اطمینان کمک کند که ابرقدرت‌ها را قادر به خودداری از بحرانی‌شدن وضعیت می‌کند. نکته مهم این است که رهبران به اندازه کافی قوی و عاقل هستند تا درک کنند که هوش مصنوعی نباید در حداکثر توانش مورد استفاده واقع شود و اگر شما به طور کامل به آنچه می‌توانید با استفاده از قدرت به دست آورید، اعتماد کنید، احتمالا جهان را نابود خواهید کرد».

توصیه سوم کیسینجر به رهبران باانگیزه این است که «همه اینها را به اهداف داخلی خود، هر چه که هستند، پیوند دهید».

برای آمریکا، این امر مستلزم یادگیری نحوه عمل‌گرایی بیشتر، تمرکز بر ویژگی‌های هدایتگری و مهم‌تر از همه، تجدید فرهنگ سیاسی کشور است. الگوی کیسینجر برای تفکر عمل‌گرایانه، هند است. او عملکردی را به یاد می‌آورد که در آن یکی از مقام‌های ارشد سابق هند توضیح داد که سیاست خارجی باید براساس اتحادهای غیردائمی باشد که با این مسائل هماهنگ شده‌اند، نه اینکه یک کشور را در ساختارهای چندجانبه بزرگ محدود کنند.

چنین رویکردی به طور طبیعی در آمریکا کارساز نیست. موضوعی که در سراسر تاریخ حماسی روابط بین‌الملل کیسینجر، «دیپلماسی»، جریان دارد، اصرار آمریکا برای ایجاد تصویری از خود به عنوان جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک و سرمایه‌داری در تمام مداخلات خارجی خود است. چالش مهم برای کیسینجر پیامد این واقعیت است که اصول اخلاقی اغلب بر منافع غلبه می‌کنند، حتی زمانی که تغییر مطلوبی ایجاد نمی‌کنند. او اذعان می‌کند که حقوق بشر مهم است، اما با قراردادن آن در قلب سیاست مخالف است. نمی‌توان آن را بر دیگران تحمیل کرد و اساس تصمیم‌گیری را بر مبنای حقوق بشر گذاشت».

او می‌گوید: «ما سعی کردیم این مسئله را در سودان تحمیل کنیم. حالا به سودان نگاه کنید». او می‌گوید در واقع، اصرار بر انجام کار درست و اخلاقی می‌تواند بهانه‌ای برای فکرنکردن به پیامدهای این سیاست شود. کیسینجر استدلال می‌کند که افرادی که از قدرت برای تغییر جهان استفاده کنند، اغلب ایدئالیست هستند، هرچند تصور معمول از رئالیست‌ها آنها را متمایل به استفاده از زور نشان می‌کند.

هند وزنه تعادلی اساسی برای قدرت رو به رشد چین است. هرچند این کشور هم سابقه بدتری درمورد عدم تحمل مذهبی، سوگیری قضائی و سرکوب مطبوعات دارد. یک نکته مهم این است که هند آزمونی خواهد بود که آیا آمریکا می‌تواند عمل‌گرا باشد یا خیر.

ژاپن دیگری را هم خواهیم دید. اگر همان‌طورکه کیسینجر پیش‌بینی می‌کند، ژاپن اقداماتی را برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای طی پنج سال انجام دهد، روابط پرمخاطره‌ای در پیش خواهد بود. با یک چشم به مانورهای دیپلماتیک که کم و بیش صلح را در قرن نوزدهم حفظ کرد، او به بریتانیا و فرانسه نگاه می‌کند تا به آمریکا کمک کنند تا به طور استراتژیک به تعادل قدرت در آسیا فکر کند.

جای پای بزرگان

در این میان، رهبری نیز اهمیت خواهد داشت. کیسینجر مدت‌هاست که به قدرت افراد اعتقاد دارد. فرانکلین روزولت به اندازه کافی دوراندیش بود تا یک آمریکای انزواطلب را برای جنگی اجتناب‌ناپذیر علیه متفقین آماده کند. شارل دوگل به فرانسه باور به آینده داد. جان اف کندی الهام‌بخش یک نسل بود. اتو فون بیسمارک اتحاد آلمان را مهندسی کرد و با مهارت و خویشتن‌داری حکومت کرد، تنها برای اینکه کشورش پس از برکناری او تسلیم تب جنگ شد.

کیسینجر اذعان دارد که اخبار ۲۴ساعته و رسانه‌های اجتماعی سبک دیپلماسی او را سخت‌تر می‌کند. او می‌گوید: «فکر نمی‌کنم رئیس‌جمهور امروز بتواند نماینده‌ای با اختیاراتی که من داشتم بفرستد». اما او استدلال می‌کند که عذاب‌کشیدن درمورد اینکه آیا راه پیش‌رو حتی ممکن است یا نه، اشتباه است. اگر به رهبرانی که من به آنها احترام گذاشته‌ام نگاه کنید، آنها این سؤال را نپرسیدند. پرسیدند: آیا لازم است؟».

کیسینجر مثالی از وینستون لرد، یکی از کارکنان خود در دولت نیکسون را به یاد می‌آورد؛ «زمانی که ما در کامبوج مداخله کردیم، او می‌خواست استعفا دهد و من به او گفتم می‌توانی استعفا بدهی و با یک پلاکارد در اطراف کاخ سفید یا وزارت خارجه راهپیمایی کنی یا می‌توانی به ما کمک کنی تا جنگ ویتنام را حل کنیم و او تصمیم گرفت که بماند... چیزی که ما به آن نیاز داریم افرادی هستند که این تصمیم را می‌گیرند که در زمانه خود زندگی کنند و می‌خواهند کاری انجام دهند، به جای اینکه برای خودشان احساس تأسف کنند».

این افراد، فرهنگ سیاسی یک کشور را منعکس کردند. کیسینجر مانند بسیاری از جمهوری‌خواهان، نگران است که سیستم آموزشی آمریکایی بیش از اندازه بر تاریک‌ترین لحظات تاریخ آمریکا متمرکز باشد. او می‌گوید: «برای داشتن یک دیدگاه استراتژیک، باید به کشور خود ایمان داشته باشید اما درک مشترک از ارزش آمریکا از بین رفته است».

او همچنین گلایه می‌کند که رسانه‌ها تغییری اساسی کرده‌اند. زمانی که او بر سر کار بود، مطبوعات با او خصومت داشتند، اما او همچنان با آنها گفت‌وگو می‌کرد.

کیسینجر می‌گوید: «آنها مرا دیوانه کردند. اما این بخشی از بازی بود... آنها منصف نبودند». امروز او می‌گوید که رسانه‌ها انگیزه‌ای برای تفکر و اندیشیدن درباره واقعیت‌های موجود ندارند. موضوع من نیاز به تعادل و اعتدال است. آن را نهادینه کنید. هدف این است».

اما بدتر از همه، خود سیاست است. وقتی کیسینجر به واشنگتن آمد، سیاستمداران دو حزب به طور معمول با هم شام می‌خوردند. او روابط دوستانه‌ای با جورج مک گاورن، نامزد دموکرات ریاست‌جمهوری داشت. اما امروز برای یک مشاور امنیت ملی چنین چیزی بسیار بعید است.

جرالد فورد که پس از استعفای نیکسون به قدرت رسید، از آن دسته افرادی بود که مخالفانش می‌توانستند به او اعتماد کنند که فردی است که با شرافت رفتار می‌کند. اما امروزه هدف وسیله را توجیه می‌کند.

کیسینجر می‌گوید: «من فکر می‌کنم ترامپ و حال بایدن، خصومت را به بالاترین حد خود رسانده‌اند. نگرانم که وضعیتی مانند واترگیت به خشونت منجر شود و آمریکا فاقد رهبری باشد. فکر نمی‌کنم بایدن بتواند الهام‌بخش باشد و من امیدوارم که جمهوری‌خواهان بتوانند فرد بهتری پیدا کنند. این لحظه باشکوهی در تاریخ آمریکا نیست، اما راه جایگزین هم فقط کنارکشیدن است».

کیسینجر معتقد است «آمریکا شدیدا به تفکر استراتژیک بلندمدت نیاز دارد. این چالش بزرگ ماست که باید آن را حل کنیم. اگر این کار را نکنیم، پیش‌بینی‌ها درباره شکست به‌وقوع خواهند پیوست». حال اگر زمان کوتاه است و فقدان رهبری وجود دارد، چشم‌انداز چین و آمریکا برای یافتن راهی برای همزیستی صلح‌آمیز به کجا می‌رسد؟ کیسینجر می‌گوید: «همه ما باید بپذیریم که در دنیای جدیدی هستیم، زیرا هر کاری که انجام دهیم ممکن است اشتباه پیش برود. و هیچ تضمینی وجود ندارد». با این حال او اظهار امیدواری می‌کند. «ببینید، زندگی من سخت بوده است و همین زمینه‌ای برای خوش‌بینی فراهم می‌کند. دشواربودن حل مسئله آمریکا و چین هم یک چالش است اما همیشه نباید مانعی وجود داشته باشد».

او تأکید می‌کند که بشریت گام‌های بلندی برداشته است. درست است که این پیشرفت اغلب پس از درگیری‌های وحشتناک رخ داده است؛ برای مثال پس از جنگ ۳۰ساله، جنگ‌های ناپلئونی و جنگ جهانی دوم. اما رقابت بین چین و آمریکا می‌تواند متفاوت باشد. تاریخ نشان می‌دهد که وقتی دو قدرت از این نوع با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند، نتیجه عادی درگیری نظامی است. کیسینجر می‌گوید: «اما این یک شرایط عادی نیست، به‌دلیل تخریب مسلم متقابل و هوش مصنوعی. من فکر می‌کنم این امکان وجود دارد که شما بتوانید یک نظم جهانی را براساس قوانینی ایجاد کنید که اروپا، چین و هند می‌توانند به آن بپیوندند؛ بنابراین اگر به عملی‌بودن آن نگاه کنید، این چالش می‌تواند به خوبی پایان یابد یا حداقل می‌تواند بدون فاجعه پایان یابد و ما می‌توانیم از این وضعیت رو به جلو حرکت کنیم و این وظیفه راهبران ابرقدرت‌های امروزی است». کیسینجر این‌گونه توضیح می‌دهد: «امانوئل کانت گفت که صلح یا از طریق درک انسانی اتفاق می‌افتد یا از طریق یک فاجعه. او فکر می‌کرد که از طریق عقل (استدلال) اتفاق می‌افتد، اما نمی‌توانست آن را تضمین کند. این چیزی است که من هم کم و بیش به آن فکر می‌کنم».

بنابراین رهبران جهان مسئولیت سنگینی بر عهده دارند. آنها نیاز به واقع‌گرایی دارند تا با خطرات پیش‌رو روبه‌رو شوند، این بینش را داشته باشند که راه‌حلی برای دستیابی به تعادل بجویند و از استفاده حداکثری از قدرت‌های تهاجمی خودداری کنند. این یک چالش بی‌سابقه و یک فرصت بزرگ است. آینده بشریت به درست انجام‌دادن این مسئولیت بستگی دارد. در آخرین مکالمه آن روز و چند روز قبل از جشن تولد صدسالگی‌اش، کیسینجر با یک چشمک خاص می‌افزاید: «من برای دیدن نتیجه آن، دیگر در این حوالی نخواهم بود».

> کیسینجر معتقد است «آمریکا شدیدا به تفکر استراتژیک بلندمدت نیاز دارد. این چالش بزرگ ماست که باید آن را حل کنیم. اگر این کار را نکنیم، پیش‌بینی‌ها درباره شکست به‌وقوع خواهند پیوست.» حال اگر زمان کوتاه است و فقدان رهبری وجود دارد، چشم‌انداز چین و آمریکا برای یافتن راهی برای همزیستی صلح‌آمیز به کجا می‌رسد؟ کیسینجر می‌گوید: «همه ما باید بپذیریم که در دنیای جدیدی هستیم، زیرا هر کاری که انجام دهیم ممکن است اشتباه پیش برود. و هیچ تضمینی وجود ندارد». با این حال او اظهار امیدواری می‌کند. «ببینید، زندگی من سخت بوده است و همین زمینه‌ای برای خوش‌بینی فراهم می‌کند. دشواربودن حل مسئله آمریکا و چین هم یک چالش است اما همیشه نباید مانعی وجود داشته باشد».

معرفی کتاب

«رهبری»؛ جهان به روایت کیسینجر

در دورانی زندگی می‌کنیم که رهبرانی مانند ولادیمیر پوتین، شی جین‌پینگ، نارندرا مودی، بنیامین نتانیاهو و رهبران چپ‌گرای آمریکای لاتین هر یک با شیوه‌های مختلف باعث عقبگرد کشورهایشان شده‌اند. در نگاه نخست این‌گونه به نظر می‌رسد که جهان معاصر دیگر نمونه‌هایی از رهبری سیاسی خردمندانه و میانه‌رو را ارائه نمی‌دهد. در چنین دورانی، هنری کیسینجر، دیپلمات باتجربه، مورخ و ناظر تحولات بین‌المللی، در تازه‌ترین کتاب خود با عنوان «رهبری»، شش مطالعه موردی درباره رهبران موفق قرن بیستم را پیش‌روی ما قرار داده است.

کیسینجر در این کتاب قصد دارد توانایی رهبران بزرگ را نه‌تنها در مواجهه موفق با شرایطی که با آن روبه‌رو بوده‌اند، نشان دهد، بلکه توانایی آنان در تغییر محیط پیرامونی‌شان را نیز به نمایش بگذارد. از نگاه کیسینجر، کنراد آدنائر، ریچارد نیکسون، شارل دوگل، انور سادات، لی کوان یو و مارگارت تاچر موفق‌ترین رهبران قرن بیستم هستند.

این رهبران که کیسینجر برای بررسی انتخاب کرده است، بخش وسیعی از تاریخ نیمه دوم قرن بیستم را پوشش می‌دهند. او «کنراد آدنائر» اولین صدراعظم جمهوری فدرال آلمان را مردی متواضع نشان می‌دهد که بار اخلاقی شکست هیتلر را به دوش می‌کشد. او آدنائر را به قدری قوی می‌داند که توانست به کشور تقسیم‌شده‌اش «شجاعت شروع دوباره» این بار با دموکراسی‌ای استوار را ببخشد. او در کتابش می‌نویسد آدنائر به اندازه کافی عاقل بود که نیاز به یک اروپای فدرال را درک کند. او با علاقه به «شارل دوگل» و «لی کوان یو»، معماران فرانسه پس از جنگ و سنگاپور مدرن می‌پردازد.

فصل مربوط به «ریچارد نیکسون»، رئیس‌جمهوری اسبق ایالات متحده و تا حدی «انور سادات»، رئیس‌جمهوری اسبق مصر، عمدتا به بازگویی آنچه کیسینجر پیش‌تر بارها درباره خروج ایالات متحده از ویتنام، گشایش روابط با چین و نوع مواجهه با این چالش‌ها نوشته، اختصاص یافته است. کیسینجر از جنگ ۱۹۷۳ مصر با اسرائیل و پیامدهای دیپلماتیک آن منازعه ازجمله پیمان کمپ‌دیوید می‌گوید و آن پیمان را بخشی از تلاش گسترده‌تر (و در نهایت شکست‌خورده) سادات برای ایجاد «نظم جدید در خاورمیانه» می‌خواند. کیسینجر در بخش پایانی کتاب خود به «مارگارت تاچر»، نخست‌وزیر اسبق بریتانیا می‌پردازد؛ سیاست‌مداری تاریخ‌ساز که از دید کیسینجر به دلیل نجات بریتانیا از مارپیچ انحطاط، شایان ستایش است.

کیسینجر در کتاب خود می‌نویسد شش رهبری که برای بررسی انتخاب کرده «معماران نظم بین‌المللی» دوران پس از جنگ بوده‌اند.

آمریکایی‌ها احتمالا شارل دوگل را به‌عنوان متحد متکبر خود در جنگ جهانی دوم قلمداد می‌کنند. با این وجود، کیسینجر در توصیف دوگل، مردی کاملا متفاوت را به ما نشان می‌دهد که دارای بینش نظامی درخشان و مواهب سیاسی فوق‌العاده‌ای بوده است. در ژوئن ۱۹۴۰ دوگل جوان‌ترین ژنرال فرانسه بود. او پس از نزدیک‌شدن نیروهای آلمانی به پاریس، به لندن پرواز کرد و تنها از طریق یونیفورم نظامی و صدایش خود را به‌عنوان رهبر فرانسه آزاد معرفی کرد. او «وینستون چرچیل»، نخست‌وزیر بریتانیا را متقاعد کرد که وی را به‌عنوان «رهبر فرانسویان آزاد» به رسمیت بشناسد و به نیروهای دوگل این اختیار را بدهد که به‌عنوان واحدهای خودمختار عمل کنند. کیسینجر می‌گوید آنچه درباره دوگل دیده می‌شود، به عمل در آوردن این جمله است: «سیاست هنر ممکن نبود بلکه هنر اراده بود».

اصطکاک و تنش در روابط دوگل با متحدان دوران جنگش ناشی از اهداف متفاوتی بود؛ ایالات متحده و بریتانیا به دنبال شکست آلمان بودند، در حالی که دوگل روی از بین بردن دولت ویشی و «بازگرداندن ایمان فرانسه به خود» متمرکز شده بود. در اواخر سال ۱۹۴۴، در حالی که جنگ هنوز پیروز نشده بود، دوگل به این نتیجه رسید که فرانسه باید به‌عنوان یک بازیگر مستقل وارد صحنه دیپلماسی شود و متعهد شد با «ژوزف استالین»، رهبر وقت شوروی، ملاقات کند. همان‌طور که کیسینجر نقل می‌کند، دوگل که نمی‌توانست به‌طور مستقیم با هواپیمای فرانسوی ایمن به مسکو برسد، مسیری را طی کرد که «از طریق قاهره و تهران به باکو در دریای خزر و به دنبال آن یک سفر پنج‌روزه با قطار ویژه» به روسیه می‌رسید و موفق شد اولین رهبر متفقین باشد که درباره حل‌وفصل مسائل مرتبط با دوره پس از جنگ با رهبر شوروی گفت‌وگو کند.

کیسینجر مانورهای پیچیده‌ای را دنبال می‌کند که دوگل از طریق آن به قدرت بازگشت و ریاست‌جمهوری قدرتمند جمهوری پنجم را تأسیس کرد. کیسینجر تأکید می‌کند که بیش از نیم‌قرن پس از مرگ دوگل، سیاست خارجی فرانسه هنوز می‌تواند گولیستی نامیده شود. او در طول تاریخ به‌عنوان یک شخصیت منزوی قدم می‌زند؛ گوشه‌گیر، عمیق، شجاع، منضبط، الهام‌بخش و کاملا متعهد به ارزش‌ها و دیدگاه خود.

کیسینجر به‌طور مشابه «لی کوان یو» بنیان‌گذار سنگاپور مدرن را نیز مورد تحسین قرار می‌دهد. مانند دوگل، لی نیز یک خواسته داشت: یک کشور موفق و باثبات. لی کوان یو در مدت سه دهه زمامداری‌اش یک جزیره کوچک و فقیر و خانه جمعیت متلاشی‌شده چینی، هندی و مالایی بدون تاریخ، زبان یا فرهنگ مشترک را به یک کشور منسجم با بالاترین درآمد سرانه در آسیا تبدیل کرد. او موفق شد تا حدی این کار را از طریق سرکوب سریع مخالفان سیاسی و سپس زمامداری‌ای بدون چالش انجام دهد. او در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی خود و همچنین در ایجاد روحیه ملی «موفقیت مشترک» نوآوری خارق‌العاده‌ای داشت و چهار زبان رسمی مالایی، ماندارین، تامیل و انگلیسی را به رسمیت شناخت.

او با فساد مبارزه کرد، [illegible] داد، درخت کاشت و گزارشی هفتگی در مورد تمیزی سرویس‌های بهداشتی در فرودگاه‌های سنگاپور را دریافت می‌کرد؛ جایی که ممکن است اولین تصورات سرمایه‌گذاران خارجی از یک کشور شکل گیرد. کیسینجر می‌گوید لی تواناترین نیروهای مسلح را در آسیای جنوب شرقی ایجاد کرد.

کیسینجر با احتیاط به این نتیجه می‌رسد که رشد اقتصادی ممکن است برای حفظ انسجام اجتماعی سنگاپور کافی نباشد. سیاست خارجی لی نیز ماهرانه بود. او کشورهای همسایه یعنی مالزی و اندونزی را کنار گذاشت و در مواجهه با تهدید قدرت‌های بزرگ از سنگاپور به‌عنوان «موش» در میان «فیل‌ها» یاد کرد و سپس به مطالعه دقیق عادات فیل‌ها پرداخت. در نهایت او به مشاور محترم پکن و واشنگتن تبدیل شد.

او به ایالات متحده توصیه کرد «از ابتدا با چین به‌عنوان یک دشمن رفتار نکند» تا مبادا پکن را به «توسعه یک استراتژی متقابل برای نابودی نفوذ ایالات متحده در آسیا - اقیانوسیه» سوق دهد. او همچنین به حاکمان چین هشدار داد که بسیار حیاتی است که چینی‌های جوان «از اشتباهاتی که چین در نتیجه غرور و افراط در ایدئولوژی‌گرایی مرتکب شده بود، آگاه شوند» و یاد بگیرند «با فروتنی و مسئولیت‌پذیری با آینده روبه‌رو شوند». «لی» پیش از بسیاری از افراد دیگر معضلاتی را که رشد چین به‌ویژه برای واشنگتن ایجاد می‌کرد، درک کرده بود و از رهبران دو سوی اقیانوس آرام خواست تا از تبدیل این رقابت اجتناب‌ناپذیر به جنگ جلوگیری کنند.

کیسینجر در فصلی از کتاب درباره نیکسون رویکرد دفاع از او را اتخاذ کرده است. آنچه در کتاب اخیر او تازه به نظر می‌رسد، بحث طولانی درباره بحران ۱۹۷۱ در مناطقی است که در آن زمان بخش‌های جداشده شرق و غرب پاکستان بودند. در آن سال نیروهای مسلح غرب پاکستان تحت حمایت ایالات متحده حدود ۳۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر را در شرق پاکستان قتل‌عام کردند و حدود ۱۰ میلیون پناهنده را به هند راندند. بحران زمانی به وجود آمد که رأی‌دهندگان در شرق پاکستان، رهبری را انتخاب کردند که خواستار خودمختاری منطقه از پاکستان بود.

ژنرال «یحیی خان»، دیکتاتور نظامی وقت آن کشور، به ارتش پاکستان دستور داد تا دولت منطقه‌ای تازه‌منتخب را سرکوب کنند. ایالات متحده به‌طور علنی یا خصوصی با این اقدام مخالفتی نکرد و نیکسون و کیسینجر به ارائه مخفیانه تسلیحات به پاکستان ازجمله جت‌های جنگنده اف-۱۰۴ و مهمات و قطعات یدکی آن ادامه دادند. این در حالی است که حقوق‌دانان وزارت خارجه آمریکا، پنتاگون و کارکنان کاخ سفید درباره غیرقانونی‌بودن این تصمیم هشدار دادند. سرانجام، «ایندیرا گاندی»، نخست‌وزیر هند، تصمیم گرفت تنها راه برای جلوگیری از سیل پناه‌جویان پایان‌دادن به کشتار است. هند به شرق پاکستان حمله کرد و ارتش پاکستان را در هم شکست؛ اقدامی که در نهایت منجر به تأسیس بنگلادش مستقل شد. با این وجود، هند علی‌رغم موضع عدم تعهد خود در آن زمان، به‌تازگی یک پیمان دوستی و کمک نظامی با اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرده بود.

کیسینجر می‌گوید این پیمان مناقشه را «از یک چالش منطقه‌ای و بشردوستانه به یک بحران با ابعاد استراتژیک جهانی تبدیل کرد». در واقع، نیکسون در طول تهاجم کشتی‌هایی را از ناوگان هفتم ایالات متحده به خلیج بنگال فرستاد و از چین خواست تا هند را با انتقال نیروها به مرز مشترک دو کشور تهدید کند. کیسینجر می‌نویسد پاکستان «از پیش به‌شدت مسلح بود» و مخالفت ایالات متحده با این واقعیت نتیجه‌ای جز «کاهش اهرم نفوذ آمریکا» به همراه نداشت.

در این میان، احساسات شرورانه و ضد هندی نیز در کار بوده است. کیسینجر می‌گوید نیکسون در گفت‌وگوهایش با او گفته بود آنچه هند واقعا به آن نیاز دارد، یک «قحطی گسترده» است و او نمی‌تواند درک کند که «چرا در آن کشور لعنتی (هند) کسی تولیدمثل می‌کند». آن دو در گفت‌وگوهای خود از ایندیرا گاندی به‌عنوان «عوضی پیر» یا «جادوگر» یاد کرده بودند. کیسینجر در بخش دیگری از کتاب می‌نویسد که ایالات متحده نمی‌توانست اجازه دهد تبانی هند و شوروی باعث تجاوز آن دو کشور به یکی از دوستان و متحدان آمریکا شود.

کیسینجر در فصل پایانی کتاب خود اشاره می‌کند که سوژه‌های مورد مطالعه او در دورانی طلایی زندگی می‌کردند؛ در زمانی که نظام اشرافی نسل پیشین رهبرانی را به وجود آورده بود که در حال ادغام با شایسته‌سالاری جدید و طبقه متوسط بودند. رهبری شایسته‌سالار که پس از جنگ جهانی اول به وجود آمد، هوش، آموزش و تلاش را مسیر موفقیت قرار داد. با این وجود، به نظر کیسینجر اکنون شایسته‌سالاری در حال تزلزل است.

ادعای کیسینجر مبنی بر اینکه «دانشگاه‌های اندکی آموزش دولتی را ارائه می‌دهند»، گسترش قابل توجه مدارس سیاست‌گذاری عمومی در دهه‌های اخیر را که دقیقا به ارائه آن اختصاص داده شده‌اند، نادیده می‌گیرد. علاوه بر این، او ابراز تأسف می‌کند که نخبگان امروزی «کمتر از تعهدات صحبت می‌کنند تا از ابراز وجود یا پیشرفت خود». به نظر می‌رسد این فرض مبتنی بر این ایده است که تعهد اجتماعی تنها در خدمات دولتی قابل بیان است. کیسینجر در این نگاه فعالیت سازمان‌های غیردولتی و مؤسسات خیریه را نادیده می‌گیرد. ترجمه فارسی این کتاب مهم هنری کیسینجر به‌تازگی از سوی نشر همان با ترجمه امیرحسین مهدی‌زاده روانه بازار نشر شده است.

رهبری؛ شش راهبرد جهانی
هنری کیسینجر
نشر: همان
مترجم: امیرحسین مهدی‌زاده